

روز 8 مارس (17 اسفند سال 1404) روز جهانی همبستگی و مبارزه علیه تبعیض جنسیتی و طبقاتی و ارتجاع مذهبی و غیرمذهبی در دفاع از زنان بعنوان بخشی از قربانیان جنگ فریاد برآوریم:

حمله های نظامی را متوقف کنید

**دیپلماسی جهانی برای اعلام هرچه زودتر آتش
بس فعال شود**

**ننگ و نفرت بر جنگ افروزان، جنایتکاران جنگی
و مدافعین حمله های نظامی**

**سرنگون باد حکومت های جنگ طلب و دیکتاتور
گسترده تر و مستحکمتر باد همبستگی اکثریت اهالی
جامعه بمثابه قربانیان جنگ آمریکا - اسرائیل
و ایران و جنگ چهل اندی ساله اقلیت در قدرت
حکومت جنایتکار اسلامی در ایران**

- روایت میدانی از پایتخت؛ ده روز پس از آغاز جنگ

تهران در محاصره ی گرانی، فضای پادگانی و بی پناهی شهروندان

- ##کوله‌پشتی‌های_رها_شده

کودکان قربانی جنگ؛ زندگی‌های قطع‌شده

- کودکان در میان جنگ و سرکوب

- بازگشت بکارکارگران کارخانه آب معدنی داماش پس از پرداخت 2 ماه حقوق و وعده پرداخت مطالبات باقیمانده

*روایت میدانی از پایتخت؛ ده روز پس از آغاز جنگ

تهران در محاصره‌ی گرانی، فضای پادگانی و بی‌پناهی شهروندان

ده روز است که تهران، آن شهر همیشه بیدار، به سکوتی دلهره‌آور فرو رفته است. خیابان‌ها خالی‌تر از هر زمان دیگری است و کرکره‌ی مغازه‌ها پایین کشیده شده. اینجا دیگر چرخ زندگی و اقتصاد نمی‌چرخد؛ تنها دغدغه، زنده ماندن تا صبح فرداست.

در روزهایی که مردم مضطرب بیش از هر چیزی به احساس امنیت و پناه نیاز دارند، چهره‌ی شهر به‌شکلی غریب، پادگانی شده است. بر سر میدان‌ها و چهارراه‌های اصلی، ماشین‌های سرکوب و لوله‌ی سنگین تیربارها خودنمایی می‌کنند.

ایستوبازرسی‌های متعدد در جای‌جای استان، سایه‌ی سنگین رعب را بر سر همان اندک رهگذران خسته و نگران می‌اندازد. گویی پیش از آنکه نگران آسمان باشیم، باید از خیابان‌های شهر خودمان بترسیم.

زیر این آسمان پرالتهاب، سفره‌های خالی جنگ خاموش دیگری به راه انداخته‌اند. در همین ده روز، قیمت سادمت‌ترین بهانه‌های زنده ماندن، مثل تخم‌مرغ و سیب‌زمینی، دو تا سه برابر شده است. رنج پدری که در میانه‌ی اضطراب جنگ، توان خرید یک وعده غذای ساده برای خانواده‌اش را ندارد، کمتر از آوار بمب‌ها نیست. صف‌های طویل پمپ بنزین و نانوایی‌ها (به خصوص در روزهای اول) را هم باید به این حجم فشارهای روزمره افزود.

اما شب‌ها، بی‌رحم‌ترین بخش این روایت‌اند. تداوم حملات و خبر کشته شدن هموطنان غیرنظامی، خواب و آرامش را از چشمان شهر ربوده است. سنگین‌ترین بار این وحشت بر روان کودکان آوار شده که با هر صدای مهیبی می‌لرزند و پناهی جز آغوش لرزان والدینشان ندارند.

فاجعه‌ی بزرگ‌تر، بی‌پناهی مطلق ماست؛ نه آذیر خطری به صدا درمی‌آید تا فرصت جان‌پناه گرفتن بدهد، و نه اصلاً پناهگاهی تدارک دیده شده که مادری بتواند فرزندش را در آن پنهان کند. شهروندان تهران، ره‌اشده و بی‌دفاع، تنها به انتظار سرنوشت نشست‌ه‌اند.

و تلخ‌تر از همه‌ی این‌ها، تماشای گروه‌هایی از طرفداران حاکمیت است که در همین خیابان‌های ماتم‌زده، به اسم عزاداری اما با شعارها و سخنرانی‌های تهدیدآمیز رژه می‌روند. این قدرت‌نمایی‌ها در

روزهایی که روان جامعه از ترس بمباران و مرگ متلاشی است، حسی عمیق از ناامنی و بیگانگی را در دل شهروندان می‌کارد؛ گویی ما در خانه‌ی خودمان، تنهاترین و بی‌دفاع‌ترین انسان‌های روی زمین هستیم.

شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران

****کوله‌پشتی‌های_رها_شده**

کودکان قربانی جنگ؛ زندگی‌های قطع‌شده

در جریان فاجعه دلخراش در دبستان دخترانه‌ی «شجره طیبه» میناب، دست‌کم ۱۰۸ کودک بی‌گناه جان باختند.

در تداوم این جنگ در شهرهای دیگر نیز هر روز جان کودکان بیشتری گرفته می‌شود؛ کودکانی که هیچ نقشی در جنگ ندارند، اما بیشترین خشونت را متحمل می‌شوند.

هر #نیمکت_خالی و هر #کوله‌پشتی_رهاشده یادآور نسلی است که از حق زندگی، امنیت، آموزش و آرامش محروم شد؛ نسلی که آینده‌اش با خشونت و بی‌رحمی روبرو شده.

نام کودک: احمد رضا فیضی، ۱۶ ساله

محل حادثه: #فردیس کرج

تاریخ: ۹ اسفند ۱۴۰۴

ادر پی یک حملات هوایی در شهر مریوان، سه عضو یک خانواده، کارن و پدر و مادرش، جان خود را از دست دادند.

شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران این فاجعه را محکوم می‌کند و تأکید دارد که کودکان و مدارس هرگز نباید به اهداف جنگی تبدیل شوند. خواست ما پایان فوری خشونت و تضمین امنیت جانی دانش‌آموزان است.

توجه: اطلاعات این گزارش همچنان در حال تکمیل است. شورای هماهنگی از معلمان، کارکنان آموزشی و افراد مطلع درخواست می‌کند در صورت دسترسی به هرگونه اطلاعات موثق درباره تعداد قربانیان، نام‌ها، تصاویر یا جزئیات حادثه، آن را برای تکمیل این گزارش با ما به اشتراک بگذارند.

این پست با دریافت اطلاعات تکمیلی به‌روزرسانی خواهد شد.

***کودکان در میان جنگ و سرکوب**

آرام فرج الهی

جنگ، پایگاه‌های نظامی را هدف نمی‌گیرد. جنگ آرام‌آرام به درون زندگی روزمره نفوذ می‌کند؛ به خانه‌ها، به خواب شبانه‌ی مردم، و به ذهن و روان کودکانی که هنوز جهان را در حال کشف کردن‌اند. صدای انفجار، اخبار مداوم از حملات و در کنار آن حضور نیروهای سرکوب در خیابان‌ها، فضایی می‌سازد که تنها یک وضعیت نظامی نیست؛ یک وضعیت روانی و اجتماعی فراگیر است. در چنین شرایطی جامعه نه فقط با تهدید بیرونی، بلکه با سازوکارهای درونی کنترل و ارباب نیز روبه‌رو می‌شود.

در روزهایی که ایران زیر سایه‌ی بمباران قرار دارد، خیابان‌ها نیز به صحنه‌ای برای نمایش قدرت سیاسی بدل شده‌اند. راهپیمایی‌های شبانه‌ی نیروهای سرکوب در محله‌ها، حضور تهدیدآمیز گروه‌های حکومتی در کوچه‌ها، فریادها و شعارهایی که در تاریکی شب طنین می‌اندازند، تنها یک نمایش ایدئولوژیک نیستند. این اقدامات کارکردی روشن دارند؛ ایجاد رعب، القای حضور دائمی قدرت و شکستن احساس امنیت در میان مردم. این نوع حضور خیابانی، به‌ویژه در ساعات شب، نوعی جنگ روانی علیه جامعه است؛ تلاشی برای آنکه مردم در فضای اضطراب و نظارت دائمی زندگی کنند.

در این میان، کودکان آسیب‌پذیرترین قربانیان این وضعیت‌اند. کودک برای شکل‌گیری احساس امنیت نیازمند محیطی قابل پیش‌بینی و نسبتاً آرام است. خانه و محله برای او باید قلمرو امنیت باشند؛ جایی که جهان قابل فهم و قابل اعتماد به نظر برسد. اما جنگ و سرکوب دقیقاً همین پایه‌های امنیت روانی را متزلزل می‌کنند.

وقتی کودکی نیمه‌شب با صدای انفجار یا فریادهای تهدیدآمیز از خواب بیدار می‌شود، سیستم عصبی او وارد وضعیت «هشدار دائمی» می‌شود؛ حالتی که آن را پاسخ استرسی مزمن می‌نامند. در این وضعیت، بدن و ذهن کودک پیوسته در آماده‌باش قرار می‌گیرند؛ گویی خطر هر لحظه ممکن است بازگردد. تداوم این شرایط می‌تواند آثار عمیقی بر رشد عاطفی، شناختی و اجتماعی او بگذارد.

پیامدهای روانی چنین تجربه‌ای در رفتار کودکان به شکل‌های مختلف ظاهر می‌شود. اضطراب شدید، کابوس‌های شبانه، اختلال در خواب، مشکل در تمرکز و احساس ناامنی دائمی از جمله واکنش‌های رایج هستند. برخی کودکان دچار پرخاشگری یا تحریک‌پذیری می‌شوند، برخی دیگر به سکوت و انزوا پناه می‌برند. در بسیاری موارد نیز ترس به شکلی پنهان در ذهن کودک باقی می‌ماند و سال‌ها بعد خود را در قالب اضطراب، بی‌اعتمادی یا احساس ناامنی مزمن نشان می‌دهد.

تجربه‌ی جوامعی که سال‌ها با جنگ زیسته‌اند نشان می‌دهد که آثار روانی جنگ تنها محدود به زمان درگیری نیست. جنگ می‌تواند حافظه‌ی جمعی یک نسل را شکل دهد. کودکانی که در فضای ترس و ناامنی رشد می‌کنند، اغلب با احساس بی‌ثباتی نسبت به جهان پیرامون خود بزرگ می‌شوند. این مسئله تنها یک آسیب فردی نیست؛ بلکه به تدریج بر روابط اجتماعی، اعتماد عمومی و حتی فرهنگ سیاسی جامعه نیز تأثیر می‌گذارد.

در چنین شرایطی، جنگ و سرکوب به دو وجه یک واقعیت واحد تبدیل می‌شوند. حکومت‌های سرکوبگر اغلب از فضای جنگی برای تشدید کنترل اجتماعی بهره می‌برند. اضطراب عمومی، جامعه را پراکنده و محتاط می‌کند و امکان سازمان‌یابی و اعتراض را محدود می‌سازد. نمایش‌های شبانه‌ی

نیروهای سرکوب در محله‌ها دقیقاً در همین چارچوب قابل فهم است: پیامی دائمی به جامعه که قدرت حاکم همه جا حضور دارد.

با این حال، جامعه تنها قربانی منفعل این وضعیت نیست. حتی در سخت‌ترین شرایط نیز اشکال مختلفی از همبستگی و مقاومت اجتماعی شکل می‌گیرد. نخستین گام در برابر چنین فضای خشنی، حفاظت از پیوندهای انسانی است. خانواده‌ها، همسایه‌ها و شبکه‌های محلی می‌توانند با ایجاد محیطی امن‌تر برای کودکان، بخشی از فشار روانی را کاهش دهند. گفت‌وگوی صادقانه اما آرام با کودکان درباره‌ی آنچه رخ می‌دهد، حفظ روال‌های روزمره‌ی زندگی، و ایجاد فرصت‌هایی برای بازی و تخلیه‌ی هیجانی، می‌تواند به آن‌ها کمک کند احساس کنترل بیشتری بر جهان خود داشته باشند.

همچنین تجربه نشان داده که در شرایط بحران، همبستگی‌های محلی می‌توانند نقشی حیاتی ایفا کنند. همکاری میان خانواده‌ها، حمایت از یکدیگر و ایجاد فضاهای جمعی برای مراقبت از کودکان، نه تنها فشار روانی را کاهش می‌دهد بلکه اعتماد اجتماعی را نیز تقویت می‌کند. چنین پیوندهایی مانع آن می‌شوند که ترس به تنهایی و انزوا تبدیل شود.

در سطحی گسترده‌تر، مقابله با چرخه‌ی جنگ و سرکوب نیز به مسئله‌ای سیاسی تبدیل می‌شود. جنگ‌های قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی، در کنار حکومت‌های سرکوبگر، اغلب زندگی مردم عادی را به میدان رقابت و خشونت بدل می‌کنند. در چنین شرایطی دفاع از زندگی، صلح و آزادی به موضعی انسانی و اجتماعی تبدیل می‌شود؛ موضعی که در برابر هر دو شکل خشونت – جنگ و سرکوب – می‌ایستد.

کودکان نخستین قربانیان جنگ‌اند، اما آینده‌ی هر جامعه نیز در وجود آن‌ها شکل می‌گیرد.

جامعه‌ای که بتواند حتی در تاریک‌ترین لحظات از روان و امید کودکان خود محافظت کند، در واقع از امکان آینده دفاع کرده است.

در دل شب‌هایی که صدای انفجار و تهدید در فضا می‌پیچد، هنوز نفس زندگی جاری است. کودکان هنوز می‌خواهند بازی کنند، بخندند و جهان را کشف کنند. دفاع از این حق ساده – حق زیستن در امنیت و آرامش – شاید بنیادی‌ترین شکل مقاومت انسانی در برابر جنگ و سرکوب باشد.

برگرفته از کانال شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران

***بازگشت بکارکارگران کارخانه آب معدنی داماش پس از پرداخت 2 ماه حقوق و وعده پرداخت مطالبات باقیمانده**

روزدوشنبه 18 اسفند، کارگران کارخانه آب معدنی داماش ازبازگشت بکارشان پس از حدود 2 هفته در پی پرداخت 2 ماه حقوق و وعده پرداخت مطالبات باقیمانده، خبردادند.

کارگران کارخانه آب معدنی داماش در استان گیلان از پرداخت دو ماه حقوق معوق در روزهای اخیر خبر دادندوبه خبرنگاررسانه ای گفتند: بعد از حدود هفده روز از توقف تولید، در روزهای اخیر دو ماه از معوقات مزدی کارگران آب معدنی داماش پرداخت شد. حقوق اسفند نیز قرار شد بعد از عید پرداخت شود .

آنها افزودند: در روزهای اخیر کارفرما به کارگران قول داده که عیدی‌ها را حدود 25 اسفند پرداخت کند .

در عین حال، خط تولید آب معدنی داماش از دو روز پیش فعال شده و کارگران به سر کار خود بازگشته اند.

در همین رابطه: ادامه بلاتکلیفی شغلی و معیشتی کارگران کارخانه آب معدنی داماش

کارگران کارخانه آب معدنی داماش که در دومین روز اعتصابشان از عدم پرداخت 4 تا 6 ماه حقوق خبر داده بودند+، روز چهارشنبه 13 اسفند به خبرنگار رسانه ای گفتند: که کارفرما نامه عدم نیاز مقابل آنها گذاشته است.

آنها افزودند: برای حل مشکل و رسیدن به حقوق مان با کارفرما جلسه‌ای داشتیم که در انتهای این جلسه کارفرما نامه عدم نیاز جلوی ما گذاشت اما کارگران آن را امضا نکردند.

+دومین روز اعتصاب کارگران کارخانه آب معدنی داماش در اعتراض به سطح نازل حقوق و عدم پرداخت ماه ها همین چندرغاز و حمایت بهارستان نشین رودبار از کارفرما

روز چهارشنبه 6 اسفند برای دومین روز متوالی، کارگران کارخانه آب معدنی داماش در اعتراض به سطح نازل حقوق و عدم پرداخت ماه ها همین چندرغاز و حمایت بهارستان نشین رودبار از کارفرما، به اعتصابشان ادامه دادند.

کارگران آب معدنی داماش از معوقات مزدی خود خبر دادند و به خبرنگار رسانه ای گفتند: کارگران نهمین 6 ماه و کارگران خط تولید 4 ماه است که هیچ حقوقی دریافت نکرده‌اند .

این کارگران با اشاره به نزدیک شدن به پایان سال گفتند: بدون حقوق و با قرض و نسیه زندگی می‌کنیم، و حتی اگر کارفرما امروز تمام حقوق ما را پرداخت کند، همه‌ی آن حقوق را قبلاً خرج کرده‌ایم. کار می‌کنیم اما توان خرید نیازهای حداقلی سفره خانواده را هم نداریم .

کارگران افزودند: زندگی نمی‌کنیم و فقط زنده‌ایم! چطور کسی که برای خرید نیاز اساسی خوراکی خانواده‌اش باید از دوست و آشنا قرض بگیرد و یا نامش در لیست خرید نسیه سوپرمارکت محل ثبت شود، می‌تواند زندگی کند؟ ما حداقلی‌ترین نیازهای حیات خود را هم با قرض تهیه می‌کنیم .

آنها ادامه دادند: کارخانه تولید می‌کند و محصولات خود را می‌فروشد اما از این تولید چیزی نصیب ما نمی‌شود و لنگ خرید حداقلی‌ترین مایحتاج خود هستیم .

تعدادی از کارگران نیز گفتند: حتی برای خرید مایحتاج زندگی گاهی از بانک قرض کرده‌ایم و به تدریج این مبلغ را خرج کردیم تا بتوانیم در ماه‌های بی‌حقوقی دوام بیاوریم .

آنها اضافه کردند: هنوز صحبتی از عیدی نشده و نگرانیم که عیدی را هم با تأخیر پرداخت کنند که در این صورت نمی‌توانیم حتی برای عید برنامه‌ریزی کنیم .

کارگران همچنین با اشاره به حمایت بهارستان نشین رودبار از کارفرما، افزودند: صدای ما به جایی نمی‌رسد و حتی نماینده مجلس هم پشت کارفرماست. نمایندگان در تبلیغاتشان شعار حمایت از کارگر سر می‌دهند اما وقتی به مجلس راه پیدا می‌کنند دیگر ما را نمی‌شناسند!

akhbarkargari2468@gmail.com